

پارادایم تأویل دستورگرا در تبیین هرمنوتیک ادبی مؤلف محور در مطالعات نهج البلاغه

مریم هاشمی*

چکیده

جستار علمی پیش‌رو قصد دارد اصطلاحی به نام «هرمنوتیک ادبی مؤلف محور» و چگونگی کاربست آن را در حوزه مطالعات نهج‌البلاغه بسط دهد، آن هم با تأمل بر کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا، به شیوه دستاوردهای دانش معناشناسی ادب عربی. فهم دال و مدلول‌های تأویل دستورگرا در خطبه ۳۶ نهج البلاغه مورد پژوهانه این جستار است؛ و درصدد است به پرسش چگونگی کاربست و تبیین هرمنوتیک ادبی مؤلف محور در منطق فهم متن ادبی خطبه مذکور پاسخ دهد. فرضیه مدّ نظر این است که به باور نظریه‌پرداز آلمانی شلایر ماخر (۱۷۳۸-۱۸۳۴) یکی از مبانی رویکرد مؤلف‌محوری در فهم ادبی متون مقدس (از جمله نهج‌البلاغه) بر تأثیرپذیری از کارکردهای دانش معناشناسی ادب عربی استوار است و معنا، دارای اعتبار نهایی و اصیل بوده؛ و بر دستیابی به نیت مؤلف تمرکز دارد. روش کاربردی نویسنده، هرمنوتیک روشی و اهتمام وی بر کاربست نظریه «هرمنوتیک ادبی مؤلف‌محور» بوده و هدف تبیین بخشی از مبادی تصویری هرمنوتیک ادبی مؤلف محور در خوانش متون مقدس است.

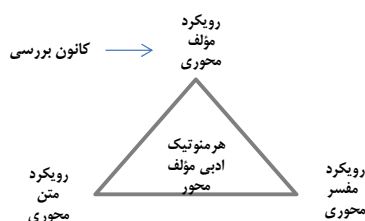
کلیدواژه‌ها: شلایر ماخر؛ هرمنوتیک ادبی؛ مؤلف محوری؛ تأویل دستورگرا، نهج البلاغه

* هیئت علمی و استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، مرکز تحقیقات امام علی (ع)، ایران،
تهران Ma.Hashemi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۲۰

۱. مقدمه

«هرمنوتیک ادبی مؤلف محور» به معنای اخص، ذیل نقد ادبی (۱) و به معنای اعم، ذیل دانش هرمنوتیک مطرح می‌شود و می‌کوشد جمله‌ای از یک متن ادبی را با توجه به رویکرد مؤلف محوری در دانش هرمنوتیک، درک کند. در هرمنوتیک ادبی مؤلف محور، مفسر یا خواننده در صدد روشن کردن معنای متن ادبی مطابق با ذهنیت مؤلف و تفسرد وی است. تفسیر متن ادبی در حکم کوشش برای راهیابی به افق معنایی اصیل متن است؛ و در واقع همین جستجوی معنا باعث شده است که هرمنوتیک ادبی بر اساس اصالت هر یک از سه محور سازنده متن ادبی به سه نحله یا رویکرد مختلف تقسیم شود. رویکرد مؤلف محوری، رویکرد متن محوری و رویکرد مفسر محوری.



نویسنده در مطالعات اولیه به این جمع بندی رسید که از آنجا که رسالت هرمنوتیک ادبی مؤلف محور از یک سو، شناختن، شرح و معناکاوی متن ادبی است، این نگرش می‌تواند بر متن ادبی خطبه^{۳۶} البلاغه نیز ساری باشد. از سوی دیگر، منظومه فکری شلایر ماکس (۱۷۶۸-۱۸۳۴) به دو قسم پارادایم تأویل دستورگرا و تأویل روانشناختی تقسیم می‌شود و کارکرد هر یک از این دو پارادایم به فراخور نظریه، بسی گسترده است؛ بنابراین با تأمل در گستردگی دایره مصادیق نظریه، تنها به مصداق کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا اکتفا می‌شود.

متغیر وابسته، گزاره بیانی «هرمنوتیک ادبی مؤلف محور» و متغیر مستقل «کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا» است؛ با علم به اینکه متغیر مستقل دیگر یعنی «کارکرد تاریخی تأویل روانشناخت گرا» به علت گستردگی مضمون آن، در این وجیزه مختصر نمی‌گنجد.

- مسأله علمی (نظری): تبیین دانش نظری هرمنوتیک ادبی مؤلف محور با کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا.

- پرسش مقرر: کاریست و تبیین هرمنوتیک ادبی مؤلف محور در منطق فهم متن ادبی خطبه ۳۶ با تمرکز بر کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا چگونه است؟ (فهم منطقی دال و مدلول‌های متن ادبی به شیوه دستاوردهای دانش معناشناسی ادب عربی)

روش کار، هرمنوتیک روشی است و منظور از آن، هرمنوتیک به عنوان نوعی روش تأویل متن است. هم چنین در بیان پیشینه پژوهش شایان ذکر است که مقوله «هرمنوتیک ادبی مؤلف محور» به رغم ضرورت توجه به آن بویژه در حوزه مطالعات متون مقدس از جمله نهج البلاغه تا کنون مطرح نشده است. هم چنین این جستار، با عناوین مقالاتی که از واژه «هرمنوتیک» بهره برده اند، از جمله مقاله حسین رضا طاهری و همکاران با عنوان «درآمدی بر هرمنوتیک از منظر نهج البلاغه» و مقاله «تحلیل هرمنوتیکی نهج البلاغه، دریچه ای به سوی انسان معاصر» توسط حسین میرزایی نیا و همکاران، مطلقاً هیچ وجه تشابهی ندارد. به لحاظ ایده نظری، تنها مقاله حسن آبنیکی، بارقه گسترش این حوزه از دانش نظری هرمنوتیک ادبی مؤلف محور را در ذهن نویسنده ایجاد کرد و دو پژوهش ذیلش، ایده نظری را نضج داد.

- آبنیکی، حسن، (۱۳۸۷)، «چیستی و کاریست هرمنوتیک ادبی»، فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی، دوره اول، شماره ۲. این مقاله به تعریف اصطلاح «هرمنوتیک ادبی» و چگونگی کاریست آن برای تفسیر متون ادبی، به ویژه رمان (رمان های سیاسی جورج اورول) پرداخته است. سپس به نحله های مختلف هرمنوتیک و این که انتخاب هر یک از این نحله ها برای تفسیر چه الزاماتی در پی دارد، می پردازد. نویسنده، هرمنوتیک ادبی را به عنوان یک روش تلقی کرده، و معتقد است می توان از این روش در مطالعات بین رشته ای مانند ادبیات و سیاست بهره مند شد.

- خدایی، نرجس، (۱۳۸۸)، «نقدی بر نظریه های هرمنوتیک ادبی»، پژوهش های زبان- های خارجی، دوره ۱۴، شماره ۵۲. مقاله به این می پردازد که دستاوردهای پربار هرمنوتیک فلسفی، ضرورت تکوین «هرمنوتیک ادبی» «و یا «رویکرد هرمنوتیکی به متون ادبی» را طرح کرده است. سپس به بیان اندیشه های برخی چون پتر سوندی، هانس روبرت یآوس و اومبرتو اکو، (پایه گذاران مکتب های ادبی) معتقد است پایه گذاران مذکور، قصد دارند، دامنه نقد ادبی را به مدد پرسش های جامع هرمنوتیکی گسترش دهند. جستار به نقد و بررسی منتخبی از مهم ترین رهیافت ها و نظریه های

هرمنوتیک ادبی، مناسبات آن با سایر دیسپلین‌های مشابه علوم انسانی، و تلقی‌های مختلف از وظائف و کارکردهای آن می‌پردازد و سؤالاتی نیز در مورد توان آشتی‌پذیری هرمنوتیک با روش‌های تأویل متن و نظریه‌های نقد ادبی مطرح می‌کند. توجه اساسی این مقاله اما به دیدگاه‌ها، راهکارها و معضلات ویژه‌ای معطوف است که در تقاطع اندیشه‌های محوری تأویل ادبی و پرسش‌های هرمنوتیکی شکل می‌گیرند.

- حسینی بهشتی، سیدعلیرضا؛ آب‌نیک، حسن (۱۳۸۵). «شکندگی هرمنوتیک ادبی پل ریکور»، نشریه پژوهش‌های ادبی، دوره سه، شماره ۱۲ و ۱۳. مقاله به اندیشه‌های پل ریکور، اندیشمند فرانسوی در نظریه هرمنوتیک ادبی که اولویت را به متن می‌دهد، می‌پردازد و نظریه استقلال معناشناختی برای متن را شرح می‌دهد.

اما جستار پیش رو، به تبیین هرمنوتیک ادبی مؤلف محور بر اساس نظریه شلایر ماخر می‌پردازد و در صدد است رویکرد مؤلف محوری را برای مطالعه متون مقدس از جمله خطبه‌های نهج البلاغه، تبیین نماید.

۲. مقصودیت کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا و کاربست آن در خطبه ۳۶

خطبه ۳۶ در لایه‌های ضمنی خود، حامل معنایی است که هر یک از این معانی، برآیند کنش‌ها و واکنش‌های ذهنی مؤلف در پردازش یک رخداد و نهایتاً خلق یک اثر متنی است. درک وضوح و صراحت معنا در گفتمان ذهنی مؤلف و دست‌یافتن به انحصار فردیت و تفرّد اندیشه و ذهنیت او در پارادایم تأویل دستورگرا، از طریق تجزیه و تحلیل سطوح معنایی و درک روساخت و ژرف ساخت معنا امکان‌پذیر است. منظور از درک رو ساخت، معنای لغوی واژگان موجود در متن است و منظور از درک ژرف ساخت، فهم منطق گفتمانی دانش معناشناسی در چیدمان واژگان در کنار یکدیگر است.

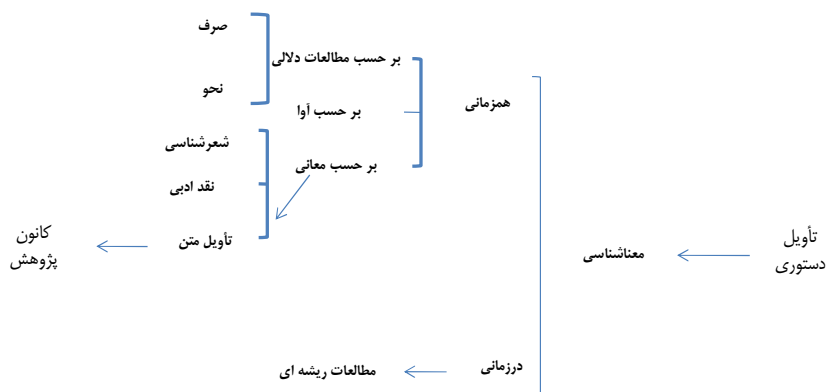
مقوله‌های سه گانه کلمه، کلام و متکلم در متن ادبی خطبه ← ذهنیت مؤلف

مقوله‌های سه گانه کلمه، کلام و متکلم در متن ادبی خطبه → ذهنیت مؤلف

در بررسی فرآیند فهم گفتمانی ذهن مؤلف، در قالب خطبه ۳۶ و با تکیه بر بینش و نظریه هرمنوتیک ادبی مؤلف محور ماخر؛ تنظیمات معناشناختی ساختاری و بافتاری مستقل در لایه های ضمنی خطبه ها وجود دارد که باید به واکاوی آن ها پرداخت. مسیر معنادهی و معنایابی از ذهنیت مؤلف در بازیافت ساختاری و بافتاری متن از بستر دو پارادایم تأویل دستورگرا و پارادایم تأویل روان شناخت گرا، می گذرد. بدین نحو که معناشناختی ساختاری به نیابت از تأویل دستورگرا، به کارکرد ساختاری و معنایی شناسی جمله ادبی می پردازد و معناشناختی بافتاری به نیابت از تأویل روان شناخت گرا به کارکرد بافتاری و معنایی شناسی جمله تاریخی می پردازد. مراد از جمله تاریخی، نگرستن به فحوا و مضمون رخدادی است که در ورای واژگان و در قالب جمله، شارح یک رخداد مکانی و زمانی در تاریخ است و نه ساختار قاعده مند آفرینش یک جمله.

کلّیت معناشناختی ساختاری در پارادایم تأویل دستورگرا که توسط مؤلف به مفسّر یا مخاطب انتقال می یابد و بر او تأثیر عمیق می گذارد، درک هم آیی اجزای ساختاری متن در تولید معنا است؛ به بیان دیگر واکاوی ساختمان معنا در به سامان کردن یک جمله با نقش های دستوری خاص خود، مدّ نظر است.

مبنای مؤلف محوری در چارچوب دلالت متن در قالب کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا به معنای معناشناسی متن و ساختار آن با توجه به دانش معناشناسی ادب عربی است. در تأویل دستورگرا، فرض، نشان دادن جای گفته، طبق قوانین عینی و عامّ معناشناسی است. به بیان دیگر ساختار ادبی - بلاغی متن، در شکل کلی آن بر اساس نمودار (الف) و در شکل تفصیلی آن بر اساس مؤلفه های دانش معناشناسی مورد مدّافه است و به صورت فرآیند ذیل تبیین می شود:



نمودار (الف)

منظور از مقصودیتِ کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا، فهم سه مقوله کلمه، کلام و متکلم، در سطور متن ادبی خطبه ۳۶ است با عیار سنجش مؤلفه های معناشناسی علم معانی. به عبارت دیگر، نویسنده یک بار، سیر مقصودیت کلمه، کلام و متکلم متن ادبی خطبه را بر اساس ذهنیت مؤلف و بار دیگر، ذهنیت مؤلف را بر اساس مقصودیت مقوله های سه گانه سوق می دهد. این سیر رفت و برگشتی یا دور هرمنوتیکی موجود، در صدد کشف فردیت ذهن مؤلف است، ذهنیتی که معانی مقصوده را قصد می کند و معانی مقصوده، ذهنیت را؛ به نحوی که این جُهد و محاوله دُوری یا چرخشی همواره بین معنا و مقصود ذهن مؤلف در گردش و توالی است.

این جا منظور از پارادایم تأویل دستورگرا، نشان دادن جای سطر سطر متن ادبی، طبق قوانین عینی و عام معناشناسی ادب عربی است. به بیان دیگر ساختار ادبی - بلاغی متن در شکل تفصیلی آن مورد مذاقه است و به صورت فرآیند ذیل تبیین می شود. جهت ورود به محتوای پژوهش لازم است، دال و مدلول های تأویل دستورگرا در خطبه ۳۶ فهمیده شود. برای نیل به این امر ابتدا به کارکرد معناشناختی تأویل دستورگرا خطبه پرداخته می شود.

۳. تعریف دانش معناشناسی ادب عربی و واکاوی نحوی خطبه ۳۶

موضوع «معنی» علاوه بر اهل لغت، ذهن افراد بسیاری به خود مشغول داشته است. فلاسفه، منطقین، روان شناسان، جامعه شناسان و... از جمله گروه هایی هستند که از معنی

سخن گفته‌اند و نظریاتی را نیز در این زمینه مطرح کرده‌اند. (حسّان، ۱۹۹۴: ۷۱-۹۲) جامعه‌شناسان «معنی» را در مقوله ظرف زمان و مکان صدور کلام بررسی می‌کنند. قرن‌ها پیش از نظریات جامعه‌شناسان در این زمینه، بلاغیون مسلمان با طرح موضوع «مقام» سخن و «اقتضای حال» و با استناد به «لکل مقام مقال» و نیز «لکل کلمة مع صاحبها مقام» این دلالت مهم برون متنی را مطرح کرده‌اند و نقش محوری آن را دریافتن معنی تبیین نموده‌اند. از نگاه جامعه‌شناسی، خواننده باید در پی آن باشد که ببیند سخن در کجا و در چه زمان و رد چه شرایط تاریخی-اجتماعی صادر شده است، سپس با این نگاه در پی یافتن معنای اثر باشد. روان‌شناسان نیز به زبان به‌عنوان یک امر عرفی و قرارداد اجتماعی نمی‌نگرند. «معنی» در نگرش اینان عبارت از همان عکس‌العملی است که روان و شخصیت آدمی در برخورد با یک عبارت از خود نشان می‌دهد. کارکردها و تأثیرات واژه‌ها و عبارات برای یک روان‌شناس امری مهم است بدین جهت است که او «معنی» را پیوسته از این زاویه و دیدگاه مورد بررسی قرار می‌دهد. منطقیون از «معنی» یک تلقی و برداشت ذهنی دارند. آنها به زبان و جمله‌های آن به صورت موضوع و محمول، دال و مدلول نگاه می‌کنند. مسند و مسندالیه برای آنها همان موضوع و محمول است، و لفظ و معنی همان دال و مدلول. آنها برای تثبیت قضایای صدق و کذب خود به دنبال «معنی» می‌گردند. فلاسفه نیز همچون منطقیون به «معنی» از دریچه «معرفت‌شناسی» (اپیستمولوجی) می‌نگرند و به دنبال حقیقت هستند و در این راستا ناچارند از «معنی» سخن بگویند.

معناشناسی بخشی از دانش زبان‌شناسی یا شاخه‌ای مستقل از آن است که از رهگذر آن می‌توان به تحلیل معنای واژه‌ها و جمله‌های یک متن پرداخت و جایگاه دقیق کلمه‌ها و ترکیب‌های آن را با توجه به نظام معنایی که در آن قرار دارد، بدست آورد. البته برای معناشناسی تعبیر گوناگونی مطرح است که جمع میان آنها بسیار دشوار است؛ و همه آنچه وجود دارد تعدادی از نظریه‌های مختلف درباره معناست؛ اما تعریفی که دال اولیه و اساسی دانش معناشناسی اطلاق می‌شود این است که معناشناسی یعنی «مطالعه علمی معنا». (صفوی، ۱۳۸۶: ۱۴) در رویکرد مؤلف محوری، نگاه معناشناختی به متن و تحلیل معنایی واژگان آن، یکی از راه‌های دستیابی به دقایق معنا و پی بردن به مقصود اصلی مؤلف است. این نوع نگاه، به طور خاص در متن ادبی نهج‌البلاغه به دلیل اهمیت آن در کاربست هرمنوتیک ادبی مؤلف محور، اهمیت مضاعف دارد.

دانش معنائشناسی ادب عربی (۲) همان علم به اصول و قواعد معانی ثانویه‌ای است که غرض گوینده یا متکلم را در کلام می‌رساند و نیز جستجوی ظرایف و لطایفی است که گوینده، متناسب با مقتضای حال و مقام مخاطب، به الفاظ بیانی خود می‌بخشد. سکاکی معتقد است علم معانی همان تتبع و بررسی ویژگی‌های فایده‌رسانی ترکیب کلام است. (خطیب قزوینی، ۱۳۰۲: ۶)؛ (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳: ۲۳) با توجه به مغزای دانش معنائشناسی ادب عربی، به کارکرد دانش زبان‌شناسی در خطبه ۳۶ و سپس واکاوی نحوی خطبه در جدول (ب) مبادرت می‌شود.

فَأَنَا نَذِيرُكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَبَاهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَيَّ غَيْرَ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
وَلَا سُلْطَانَ مُبِينٍ مَعَكُمْ قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ وَاحْتَبَلَكُمْ الْمِقْدَارُ وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ
الْحُكُومَةِ فَأَيُّتُّمُ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَيْهِ هُوَاكُمْ وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ
أَخْفَاءِ الْهَامِ سُفَهَاءِ الْأَحْلَامِ وَلَمْ آتِ لَكُمْ بُجْرًا وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا (خطبه ۳۶)

معانی واژگان دشوار خطبه: صَرَغِي: جمع «صریع»، (بخاک) افتاده‌ها / الْأَهْضَامِ: جمع «هضم»، قسمتهای پست و هموار بیابان / الْغَائِطِ: زمینهای گود، منظور در اینجا گودال‌هاست / طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ: دنیا شما را به انحراف و گمراهی انداخت / احْتَبَلَكُمْ الْمِقْدَارُ: قدر الهی شما را در بند خود انداخت / اخْفَاءِ الْهَامِ: سبک سران، کم عقلان / السُّفَهَاءِ: احمق‌ها / الْأَحْلَامِ: عقل‌ها / البُجْرُ: شر، امر عظیم، حادثه و مصیبت سخت.

عبارت‌های خطبه به صورت ۱۴ واحد معنایی تقسیم شده و مقصود از واحد معنایی، یک جمله مجزا دارای مسند و مسندالیه است. اگر در نگاه اول در ظاهر واحدهای معنایی جدول (ب) مسند و مسندالیه دیده نشود اما در تلقی گفتمانی خطبه، مسندالیه و مسند در استتار جملات قابل تأمل است.

(جدول ب)

وَبَاهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ	أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ	فَأَنَا نَذِيرُكُمْ
واو حرف عطف ب: حرف جر أهضام: مجرور به حرف جر، بأهضام: جارو مجرور هذا: مضاف الیه الغائط: عطف بیان	أن: از حروف ناصبه تصبحوا: فعل مضارع منصوب به حذف نون؛ واو: اسم أصبح صرعی: خبر أصبح ب: حرف جر أثناء: مجرور به حرف جر، بأثناء: جارو مجرور	فاء استثنایه أنا: ضمیر شأن، مبتدا ضمیر شأن: ضمیری است که به شخص معین و مشخصی بر نمی گردد، بلکه مرجع آن جمله بعد از خود است در حالی که دیگر ضمایر به اسم متقدم بر خود بر می گردند.

	<p>هذا: مضاف الیه النهر: عطف بیان</p>	<p>این ضمیر در رأس جمله ای است که آن را روشن و واضح می گرداند. بدان ضمیر شأن گفته اند چون به شأن، یا حالت یا سخن مابعد خود اشاره دارد. نذیر: خبر ل: حرف جر کم: مجرور به حرف جر، لکم: جارومجرور</p>
--	---	--

<p>قَدْ طَوَّحْتَ بِكُمْ الدَّارُ</p> <p>حرف تحقیق طَوَّحْتَ: فعل ماضی مبنی بر سکون بر تاء تانیث ب: حرف جر کم: مجرور به حرف جر الدار: فاعل و مرفوع</p>	<p>وَلَا سُلْطَانَ مُبِينٍ مَعَكُمْ</p> <p>واو عطف لا: لای نفی سلطان: معطوف به ما قبل مبین: نعت مع: مفعول فیه کم: مضاف الیه</p>	<p>عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ</p> <p>علی: حرف جر غیر: مجرور به حرف جر بیینه: مضاف الیه من: حرف جر رب: مجرور به حرف جر کم: مضاف الیه</p>
--	---	--

<p>فَأَيُّكُمْ عَلَىٰ إِبَاءِ الْمُخَالَفِينَ الْمُتَابِعِينَ</p> <p>فاء عطف دخول فاء جزاء بر خبر - اگر متأخر باشد - جائز است، و بر جواب نیز داخل می شود: با موصول: الّذی یساعدنی فله الشکر با نکره موصوف به غیر مفرد اگر ناسخی به غیر آن و لکن بر مبتدا داخل شود، فاء بر خبر وارد نمی گردد. ایبتم: فعل ماضی مبنی بر ضمه ت: فاعل عَلَىٰ: جار و مجرور إبَاء: مفعول مطلق الْمُخَالَفِينَ: مضاف الیه اول الْمُتَابِعِينَ: مضاف الیه دوم و نعت بر کلمه ما قبل</p>	<p>وَقَدْ كُنْتُمْ نَهَيْتُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ</p> <p>واو حالیه قد: حرف تحقیق كنت: فعل ماضی مبنی بر ضمه؛ ت: اسم کان نَهَيْتُمْ: فعل ماضی مبنی بر ضمه؛ ت: فاعل کم: مفعول به نهیتکم: خبر کان به صورت جمله اسمیه آمده و محلاً منصوب عن: حرف جر هذه: مجرور به حرف جر الْحُكُومَةُ: مضاف الیه</p>	<p>وَاحْتَبَلَكُمْ الْمِقْدَارُ</p> <p>واو عطف احتبلكم: فعل ماضی مبنی بر فتح کم: مفعول به المِقْدَارُ: فاعل و مرفوع</p>
---	--	---

<p>سَفْهَاءُ الْأَحْلَامِ</p> <p>سَفْهَاءُ: نعت دوم</p>	<p>وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَحْقَاءِ الْهَامِ</p> <p>واو حالیه</p>	<p>حَتَّىٰ صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَىٰ هَوَاكُمُ</p> <p>حَتَّىٰ: ابتدائیه</p>
---	---	---

الأخلام: مضاف الیه	أنتم: مبتدا معاشر: خبر و مرفوع أخفاء: نعت اول الهام: مضاف الیه	صرفت: فعل ماضی مبنی بر ضمه ت: فاعل رأیی: مفعول به یاء: مضاف الیه إلی هؤاکم: الی: حرف جر، هوا: مجرور به حرف جر، هواکم: جار و مجرور کم: مضاف الیه
--------------------	---	---

وَأَزَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا	لَا أَبَا لَكُمْ	وَلَمْ آتِ بُجْرًا
واو عطف لا: حرف نفی أزدت: فعل ماضی مبنی بر ضمه ل: حرف جر کم: مجرور به حرف جر، لکم: جار و مجرور ضراً: مفعول به	لا نفی جنس أبا: اسم لا مجرور به حرف جر، لکم: جار و مجرور خبر لای نفی جنس و محلاً مرفوع لَا أَبَا لَكُمْ: جمله معترضه دعائیه	و: واو حالیه لم: حرف جزم آت: فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله فاعل: أنا مستتر در آت بجراً: مفعول به

۴. منطق فهم متن ادبی خطبه ۳۶ بر اساس کارکرد معنانشناختی پارادایم تاویل دستورگرا

در رویکرد مؤلف‌محوری، اساس فهم معنای متن ادبی وابسته به مؤلف آن است. نظریه پردازان این عرصه از جمله ماخر و هرش (۶) ضمن تأکید بر تعیین و جاودانگی متن، نیت مؤلف را معنای جاودانه متن می‌دانند. جهت نیل به منطق فهم متن ادبی خطبه‌های ابتدا جملات در سیاق متن به واحدهای معنایی تقسیم می‌شود سپس بر اساس علم معنانشناسی ادب عربی واحدهای معنایی فهم می‌گردد و در قالب گزاره‌های ذیل، تبیین می‌شود:

۱. غرض اصلی در تفسیر این خطبه، درک قصد و مراد جدی علی (ع) است. آغاز تفسیر، معنانشناسی متن و ساختار زبانی است که به هدف پل زدن به نیت و قصد مؤلف انجام می‌پذیرد؛

۲. تمام مقاطع خطبه، از واحدهای معنایی تشکیل شده که هم شکل و هم معنا دارند؛

۳. معنای هر واحد معنایی، وابسته به معنای تک تک واژگانی است که از آن ساخته

شده است؛

۴. معنای هر واحد معنایی، صرفاً بوسیله معنای واژگانی که جمله از آن ساخته شود، تعیین نمی‌شود بلکه به کارکرد تاویل دستورگرا در پوشش معناشناسی نیز بستگی دارد؛
۵. هر جمله به موجب ساختار دستوری خود به طبقه ای تعلق دارد. مثلاً طبقه جمله های اخباری شامل تمام جملاتی است که کارکرد اختصاصی آن اخبار است و طبقه جمله های انشایی، شامل تمام جملاتی است که کارکرد اختصاصی آن انشاء است و هر یک متناسب با کارکرد خود، در دستیابی به نیت مؤلف کارساز است. بین کارکرد اختصاصی و معنای هر جمله، رابطه ای ذاتی و درونی برقرار است و اصطلاح قراردادی اخباری و انشایی برای دلالت بر جمله ای با مشخصات اخبار و انشاء وضع شده است؛
۶. معنای تاویل دستورگرای معناشناسی این است که اساس واحدهای معنایی خطبه بر اساس اقتضای تمام مؤلفه‌های دانش معناشناسی بنا شود؛
- در تاویل دستورگرا، معناشناسی متن ادبی خطبه چیزی جدای از اندیشه و فکر مؤلف یا آفریننده متن (مقصود علی ع) نیست. چنین نیست که متکلم یک‌بار به معانی بیندیشد و یک‌بار به چینش آنها در قالب لباس الفاظ؛ معناشناسی مترتب بر الفاظ، عین تفکر اوست و عین تفکر او، همان معناشناسی مترتب بر الفاظ. یعنی آنچه از گزاره‌های بیانی به وجود می‌آید، در واقع هسته اندیشه مؤلف است و محور اساسی و بخش مهم کارکرد تاویل دستورگرا، همان این همانی اندیشه مؤلف منطبق بر گزاره‌های بیانی خطبه ادبی است یا معانی موجود در لباس الفاظ، همان اندیشه ناب مؤلف است که تفرّد و فردیت وی را آشکار می‌سازد.

۵. تبیین واحدهای معنایی خطبه ۳۶ براساس کارکرد معناشناختی پارادایم تاویل دستورگرا

یک متن، یعنی زنجیره ای از جملات یا مجموعه ای که از بخش‌های جمله تشکیل می‌یابد، سازه های متن، یعنی اجزاء سازنده متن، چه جمله باشد و چه غیر جمله، باید بیش از این- که مانند حلقه های زنجیر کنار هم چیده شوند، به گونه ای به هم متصل شده باشند که اتصال میان آنها به منزله قرینه عمل کند، لذا صرف کنار هم بودن اجزا برای پدید آمدن یک متن کفایت نمی‌کند. در مورد خطبه ۳۶ به نظر می‌رسد، به‌عنوان یک متن موضوعی واحد، یک کل بهم پیوسته، با آغاز و پایانی مشخص است که زمینه و متن آن، مکمل یکدیگرند و هر کدام دیگری را پیش فرض می‌گیرد.

در کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا، عقل اقتضا می‌کند که ظاهر سخن را حجت فرض کنیم و همان را مراد جدی مؤلف به حساب آوریم، اما گاهی لفظ و معنا به منزله قرینه برای یکدیگر عمل می‌کنند. لفظ قرینه‌ای برای معنا و معنا قرینه‌ای است برای لفظ. (۴) لفظ و معنای موجود در متن ادبی خطبه با وجود اختصار و ایجاز کلامی، نه تنها اقیانوسی از معانی مفهومی خاص عصر خود را در استتار دارد بلکه معانی آن آفاق زمانه و فاصله زمانی عصر خود را تا عصر کنونی درنوردیده و بیانگر سازگاری مفاهیمش با علم روز است. یعنی تمرّد و عصیان مردمانی (خوارج) که از سر جهل و ناآگاهی و عناد از حاکم برگزیده و منتخب خود اعراض می‌کنند و آناشیزم اجتماعی به راه می‌اندازند که قلت نتیجه آن، وفات جان نفیس و فوت دُرّ عمر ثمین؛ و کثرت نتیجه آن ایجاد شکاف و رخنه‌های مُتَنفِذ در پیکره شریعت اسلامی است و ترکش‌های آن جهلی که هنوز در دوران معاصر، دیانت اسلام را آسیب می‌زند.

در پارادایم تأویل دستورگرا، بین ساختار و قوانین سبک نحوی، نظم، اتحاد و ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. معنای نظم کلام، بر اساس مقصود نحوی که برگرفته از نیت مؤلف است، در محل ویژه خودش به کار رفته، و در مقامی که شایسته آن است جای گرفته است. به بیان دیگر، امام علی (ع) در صدد است تا برای بیان مقاصد خود، از نیکوترین قالب‌ها و بهترین الفاظ بهره‌گیرد، بدین روی در یک واحد ساختاری به هم بافته و نظم آفرین که بیانگر یک صورت‌بندی یا شکل دستورگرا است، اجزای کلام همراه با دیگر عناصر کلامی، عمل نموده، و به لحاظ معنایی به هم پیوسته‌اند. جایگاه هر عنصر در ساخت، براساس ماهیت روابطش با کل تعیین می‌شود؛ هم‌چنین هر عنصر جایگاه و قدرت معنایی دیگر بخش‌های صورت‌بندی را با سبک نحوی تعیین می‌کند.

از آن چه گذشت به نظر می‌رسد مؤلف اندیشه‌گرا با تفرّد ذهنی خود، تمام عناصر معنایی متن را در ساختار مربوطه خود می‌سازد. این ساختار ویژه، مقاصد کارکرد تأویل دستورگرا را هم در بیان اعراب کلمات و ذکر کارکرد نحوی مثلاً مبتدا و خبر، تمیز و حال کلمات در استنباط معانی اولیه می‌داند و هم در فهم زوایای پنهان کلام با مؤلفه‌های دانش معناشناسی در استنباط معانی ثانویه. کلام موجود در خطبه ۳۶ بر مبنای مؤلفه‌های معناشناسی، عملی است فکری که در چارچوب ۹ مؤلفه، متجلی و صورت‌بندی می‌شود.

۱.۵ مؤلفه اول: تقسیم واحدهای معنایی متن ادبی به گفتمان خبری و انشایی

سخنی که از سوی متکلم ایراد می شود یا دارای وجه خبری است یا وجه انشایی. اگر سخن ایراد شده، دارای وجه خبری بود یعنی گفتمان خبری ایجاد می شود که از سه جزء اسناد، مسندالیه و مسند تشکیل می شود. گفتمان خبری و انشایی در تمام واحدهای معنایی متن ادبی خطبه به وضوح هویدا است. هر یک از دو گفتمان مطرح شده، دارای کارکردهای خاص خود است. به عنوان مثال کارکرد گفتمان جمله اسمیه با دو نقش نحوی مبتدا و خبر تنها برای ثبوت پدیده ای بر پدیده ای دیگر وضع شده است و نظری به پدید آمدن نو به نو یا دوام و دیمومیت ندارد البته اگر خبر جمله اسمیه به صورت فعل مضارع باشد، سخن متکلم افاده تجدد و نوبه نو شدن و رخداد در زمانی خاص را می کند اما اگر خبر جمله اسمیه به صورت فعل مضارع نباشد، سخن برای ستایش یا نکوهش مخاطب ایراد می گردد و نظری به پدید آمدن نو به نو و دیمومیت ندارد. (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳: ۳۹)؛ (ناصر، ۲۰۰۴: ۴۱) جهت تطبیق تئوری فوق، واحد معنایی «فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَنْتَاءِ هَذَا النَّهْرِ» یک گفتمان خبری است که به صورت جمله اسمیه آمده است و از مبتدای «أَنَا» و خبر مفرد «نَذِيرٌ» به عنوان خبر اول، تشکیل شده است و بر ثبوت دلالت دارد و چون خبر اول به صورت فعل مضارع نیست، افاده نکوهش مخاطب را می کند. اما خبر دوم «أَنْ تُصْبِحُوا» چون به صورت فعل مضارع آمده است، افاده تجدد و نو به نو شدن و رخداد در زمانی خاص را می کند. زمانی که متکلم (علی ع)، مخاطبین خود (خوارج) را انداز کرده و بر اعمال شتاب زده عقیدتی و هیجان منفعلانه و بی تأمل، ایشان را نکوهش می کند که اگر هشدار را نشنوید، در زمانی مشخص که آینده ای نزدیک است، اجساد بی تحرک و بی روح شما کنار رودخانه منطقه نهران افکنده خواهد شد. پس اساساً جملات اسمیه، دلالت بر استمرار ثبوتی (ثبوتیه) و همیشگی معنا دارند و در موقعیت هایی به کار می روند که آن موقعیت ثبات و پایداری معنایی را طلب می کند.

گفتمان جمله فعلیه از دو نقش نحوی فعل و فاعل یا فعل و نائب فاعل ترکیب شده و دلالت بر اختصار، تجدد و پدید آمدن در زمانی خاص را می کند. اختصار از این رو که فعل به وسیله صیغه اش، بدون نیاز به قرینه، بر یکی از زمان های سه گانه (گذشته، حال و آینده) دلالت دارد، بر خلاف اسم که به کمک قرینه لفظی بر زمان دلالت می کند. در واقع در گفتمان فعلیه، مسند به نیابت از فعل، دلالت بر تجدد می کند و مسندالیه به نیابت از فاعل، موصوف تجددی است. (المخزومی، بی تا: ۴۱-۴۲) به عنوان مثال واحدهای معنایی

«قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ»، «وَاحْتَبَلَكُمُ الْمِقْدَارُ»، «وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ»، «صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ»، «لَمْ آتِ لَّا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا» و «لَّا أَرَدْتُ لَكُمْ ضَرًّا» همه به صورت گفتمان خبری فعلیه هستند که بر استمرار تجددی (حدوثیه) دلالت دارند.

قرارگرفتن گفتمان خبری در موقعیت انشاء و گفتمان انشائی در موقعیت خبر، جهت اهداف خاصی از جمله تنبیه و رعایت احترام است. (عسکری، ۱۹۷۶: ۱۰۸) به عنوان مثال واحد معنایی «فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ» به معنای «انذركم» گفتمان خبریه ای است که با هدف تنبیه و هشدار در موقعیت انشاء آمده است. هم چنین واحد معنایی «وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ» گفتمان خبریه ای است که به دلیل رعایت احترام و ادب و با هدف احتراز و پرهیز از نهی مستقیم، در موقعیت خبری آمده است.

۲.۵ مؤلفه دوّم: گفتمان انشاء و تقسیمات آن در واحدهای معنایی متن ادبی

واژه انشاء در لغت به معنای پدیدآوردن و ایجاد کردن است؛ و در اصطلاح گفتمان انشائی، گفتمانی است که ذاتاً، طبیعت راست یا دروغ بودن را نمی پذیرد و به دو نوع تقسیم می شود:

(۱) گفتمان انشائیه طلبیه؛ (۲) و گفتمان انشائیه غیرطلبیه؛

معناشناسان ادب عربی، تنها درباره نوع اول گفتمان انشائیه یعنی طلبیه کاوش می کنند و به پژوهش در باب گفتمان انشائیه غیرطلبیه نمی پردازند، به این دلیل که گفتمان انشائیه طلبیه با لطافت های بلاغی امتیاز یافته و جلوگیری می کند اما گفتمان انشائیه غیرطلبیه این صداق را ندارد. گفتمان انشائیه طلبیه بر ۲ نوع است: یکی گفتمانی که به کمک لفظش بر معنای طلب، دلالت دارد و به پنج قسمت امر، نهی، استفهام، تمنی و نداء تقسیم می شود. نوع دیگر گفتمان طلبیه، آنچه با غیر لفظش بر معنای طلب دلالت می کند مانند دعاء. (عسکری، ۱۹۷۶: ۱۱۹) در واحد معنایی «لَّا أَبَا لَكُمْ» جمله انشائیه از نوع طلبیه دعائیه است که به ظن اغلبی اکثری دلالت بر دشنام ندارد بلکه دلالت بر تعجب همراه با نکوهش می کند که در ادبیات امروز باید با واژگانی همچون «ای غافلان، واغفلتا، غفلت تا کجا، واعجبا، دشمنان مغلوب باد، معنا شود نه به معنای بی پدارن و ناپردان. (میرزائی، ۱۳۹۸:

از منظر ساختاری عبارت «لَا أَبَا لَكُمْ» در قالب جمله اسمیه آمده است و سخنی است به شیوه مثل، و زمانی که این سخن گفته شود، حقیقتاً پدر شخص یا اشخاص نفی نمی‌گردد، بلکه این کلام در جایگاه نفرین واقع گردیده است. گویا متکلم، در این نفرین به مخاطب یا مخاطبان خویش می‌گوید که تو نزد من چنانی که به نداشتن پدر نفرین گردی. این کلام اگر چه در لفظ خبر است اما در انشای نفرین به کار گرفته شده است. اگر این عبارت معنایی، دعایی صریح باشد، دیگر برای کسی که پدر ندارد، جایز نیست این گونه استفاده شود و به وسیله آن، شخص مورد نفرین قرار گیرد. همان گونه که به شخص نابینا گفته نمی‌شود «أعماه الله» و به شخص فقیر هم گفته نمی‌شود «أفقره الله» و این امری آشکار است. پس همین گونه است به کسی که پدر ندارد، نمی‌گویند: «أفقدك الله أباک» (۵). (ابن جنی، ۱۹۸۶: ۳۴۴-۳۴۵) به هر روی، از بافت و سیاق کلام این گونه بر می‌آید که واحد معنایی «لَا أَبَا لَكُمْ» نفرینی است که در سیاق جمع، خطاب به خوارج کوفی ایراد گشته و شخص خاصی را در نظر ندارد. نمونه ذکر شده از جمله نفرین‌های گروهی است که حضرت، این قوم را بی‌اصل و ریشه می‌خواند؛ گویا آنان به دلیل بی‌اصل و ریشگی در حمایت از دین دچار سرگشتگی، جهل و بی‌بصیرتی شده‌اند. اما درخوانش تأویلی این نفرین می‌تواند ابزاز شگفتی آن حضرت را از کردار آنان مشاهده کرد. (میراحمدی، ۱۳۹۷: ۱۴۱)

در واحد معنایی «أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ» که به صورت گفتمان خبری است، فعل مضارع «تصبحوا» در اصل فعل نهی «لَا تُصْبِحُوا صَرَغِي» است (افکنده نشوید) که به صورت صیغه مستقیم نیامده و در خود معنای ثانویه ای نهفته دارد که مد نظر متکلم است. معنایی که مخاطب را از ارتکاب فعلی در آینده پرهیز داده و نهی می‌کند؛ این که بدون دلیل روشن و با دست تھی از مدرک ایمانی حقیقی، اجساد بی‌جانان را کنار نهر و گودال نبرد نهروان نیفکنید.

۳.۵ مؤلفه سوّم: ترکیب های اسناد و مسندالیه در گفتمان خبری و انشایی

جمله از مهمترین ارکان کارکرد پارادایم تأویل دستورگرا در گفتمان خبری و انشایی است و حداقل از دو جزء عمده مسندالیه و مسند تشکیل می‌شود. مسندالیه که تعابیر دیگری مانند «موضوع»، «مخبر عنه»، «مبتدا»، «محکوم علیه» و «دال» بر آن اطلاق شده، جزئی است که محتوای مسند به آن نسبت داده می‌شود. دلیل اهمیت مسندالیه این است که رکن ثابت و تغییرناپذیر جمله به شمار می‌رود؛ در حالی که مسند رکن غیر ثابت و تغییرپذیر یا متغیر

در جمله است. به بیان دیگر بر اساس اعتقاد منطقیون، مسندالیه ذاتی است که ثابت است و اگر جمله بر دو رکن هم‌آیی مسندالیه و مسند استوار است، اما بیشتر نیاز به ذات ثابت دارد تا متغیر یعنی بیشتر نیاز به مسندالیه دارد تا مسند. (بکری، ۱۴۰۵: ۱۱۵)؛ (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳: ۷۴) به عنوان مثال در واحد معنایی «أنا نذیر لکم» رکن اول «أنا» ذات و مسندالیه است و مقصود بُن مایه و جوهر شخصیتی امام علی (ع) است که تغییرناپذیر است و واژه «نذیر» به عنوان مسند تغییرپذیر، دائمی و همیشگی نیست به عبارت دیگر امام (ع) به فراخور حال مخاطب هم منذر است و هم مبشّر.

از منظر دانشمندان بلاغت، نسبتی که بین مسند و مسندالیه وجود دارد، اسناد نامیده می‌شود که عبارت است از نسبت مسند به مسندالیه به طوری که برای مخاطب افاده معنا بکند و سکوت بر آن جایز باشد. (جرجانی، ۱۴۲۸: ۲۳) با دقت در واحدهای معنایی خطبه‌ها روشن می‌شود میان تمام آنها اسناد وجود دارد. اسنادی که برای افاده معنا به مخاطب است و استماع آن توسط مخاطب خردمند، سکوت بر آن را جایز می‌کند.

از اهداف ایفای نقش مسندالیه در گفتمان خبری و انشایی به صورت ضمیر این است که سخن در موقعیت تکلم ایرادشود. یعنی کسی که درباره خودش یا همگنانش سخن می‌گوید. واژه «أنا» در واحد معنایی «فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ» و «انتم» در «وَ أَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ» و «أنا» در «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ» مسندالیه‌هایی هستند که به صورت معرفه به ضمیر آمده‌اند. هدف دیگر از ایفای مسندالیه به صورت ضمیر ایراد سخن در موقعیت خطاب است. یعنی متکلم، شخص یا گروهی را مورد خطاب قرار داده است. (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳: ۴۱) در اینجا «انتم» مسندالیه و ضمیر خطاب است یا مدلول «مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ» به دال «انتم» اشاره دارد.

۴.۵ مؤلفه چهارم: حالات مسند در گفتمان خبری و انشایی

اگر مسند به صورت فعل در هر یک از گفتمان‌های خبری و انشایی ذکر شود، مقید به یکی از زمان‌های سه گانه (گذشته، حال و آینده) خواهد بود و بر تجدد (نو به نوشدن) و حدوث (پدید آمدن) دلالت دارد و اگر مسند به صورت اسم ذکر شود، بر ثبوت مطلق (وجود و بودن پیوسته) دلالت دارد. (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳: ۷۵)؛ (عتیق، ۲۰۰۹: ۱۲۲) واژه‌های «نذیر»، «صرعی»، «معاشر أخفاء الهام»، «سفهاء الأحلام»، «بجراً»، «ضراً» مسندها و مدلول-هایی هستند که به صورت اسم آمده‌اند و دلالت بر ثبوت مطلق دارند. همچنین، واژه‌های

«طوحت»، «احتبل» و «آیتم» مسندهایی هستند که با اختصاص هر یک به زمان های سه گانه، به صورت فعل آمده اند و دلالت بر تجدد و حدوث می کنند.

انگیزه های تقدیم مسند بر مسندالیه عبارتند از: (خطیب قزوینی، ۱۹۰۴: ۱۹۸)

۱. جایی که مسند در گفتمان خبری و انشایی در نقش عاملیت (یعنی فعلیت) است، بر مسندالیه مقدم می شود. عبارت های «قَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ»، «وَاحْتَبَلْتُكُمْ الْمِقْدَارَ»، «وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ»، «فَأَيَّبْتُمْ عَلَيَّ إِيَاءَ الْمُنَابِذِينَ»، «حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ»، «وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضَرًّا» مسند (نقش فعلی یا مدلول) بر مسندالیه (نقش فاعلی یا دال) مقدم شده است.

۲. در انتقال مفهوم قباحت و شناخت رفتار، تحسّر و فغان بر کردار مخاطب، مسند مقدم می شود. در واحدهای معنایی «قَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ»، «وَاحْتَبَلْتُكُمْ الْمِقْدَارَ»، «وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ»، «فَأَيَّبْتُمْ عَلَيَّ إِيَاءَ الْمُنَابِذِينَ»، «حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ»، «وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضَرًّا» چون متکلم (علی ع) در صدد گوشزد کردن و انتقال مفاهیمی چون خوی بدکرداری و بد رفتاری به مخاطب است، سخن خود را با تقدیم مسند بر مسندالیه بیان داشته است.

۳. مسند در گفتمان خبری و انشایی از حیث تک واژگی و نبود تک واژگی به دو قسم تقسیم می گردد: ۱. مفرد ۲. جمله. مسند به صورت جمله، جایی است که حکم به مسندالیه اختصاص یابد و مسند افاده تخصیص کند. (خطیب قزوینی، ۱۹۹۰۴: ۱۹۹) در عبارت های فوق، مسند به صورت جمله آمده است تا اولاً: مفهوم حکم را تنها به مسندالیه اختصاص دهد و دوماً: افاده مسند در اینجا تخصیص ویژگی هایی چون برحذر داشتن از ارتکاب فعل اشتباه در آینده، افکنده نشدن در پرتگاه بدبختی، اسیر نشدن در دام خطرناک افکار نادرست، نهی از حکمیت فریبکارانه و سبک سرانه به مسندالیه یا مخاطب است.

۵.۵ مؤلفه پنجم: اطلاق و تقیید مسندالیه و مسند در گفتمان خبری و انشایی

هر گاه در گفتمان خبری و انشایی، به ذکر تنها دو جزء جمله یعنی مسندالیه و مسند بسنده شود، حکم در آن جمله، مطلق است. مقصود از حکم مطلق، این است که مخاطب، هر چه می خواهد بیندیشد یا به هر قیدی که می پندارد، بگراید؛ و زمانی که بر مسندالیه و مسند قیودی افزوده شود، در این صورت حکم، مقید می شود. تقیید حکم هنگامی است که بر فایده حکم افزوده شود، یا حکم نزد مخاطب تقویت شود. هر چه قیود حکم بیشتر باشد،

توضیح و تخصیص آن حکم بیشتر است از این رو فایده و تقویت آن نزد مخاطب نیز کاملتر است و اگر قید حذف گردد کلام، دروغ یا غیرمقصود می‌شود. مقید ساختن حکم با قیود مقیده زیر میسر است: (خطیب قزوینی، ۱۹۰۴: ۱۰۲-۱۰۴)

- تقیید با توابع (نعت): اگر در گفتمان خبری و انشایی، منعوت به صفتی نکره باشد که آن را از غیر منعوت جدا سازد (حتماً نقش منعوتی دارد) نعت، به منعوت اختصاص می‌یابد؛ به بیان دیگر نعت، مخصوص و ویژه منعوت می‌گردد؛ و اگر منعوت معرفه باشد برای توضیح آشکارسازی حقیقت منعوت آورده می‌شود. در واحد معنایی «وَلَا سُلْطَانَ مُبِینٍ مَعَكُمْ» واژه «مُبِین» به عنوان نعت بر منعوت ما قبل «سُلْطَانَ» است. یعنی نعت مُبِین، مخصوص منعوت سلطان به کار رفته است. منعوت «سُلْطَانَ» به صورت نکره و با نقش مسندالیهی با نعت «مُبِین» مقیدشده است و افاده تخصیص می‌کند. همچنین در واحد معنایی «وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ» واژه «أَخْفَاءُ وَسُفَهَاءُ» به عنوان نعت بر منعوت ما قبل یعنی «أَنْتُمْ مَعَاشِرُ» است. این منعوت به صورت معرفه و با نقش مسندالیهی با نعت «أَخْفَاءُ وَ سُفَهَاءُ» مقید شده و افاده آشکارسازی حقیقت منعوت می‌کند. به بیان دیگر، حقیقت گروهی که سبک سری و کوتاه فکری است، آشکار شده است.

- تقیید با عطف نسق (عطف به حروف): این تقیید برای تفصیل و شرح مسند با رعایت اختصار به کار می‌رود. در واحد معنایی «فَأَيُّكُمْ عَلَىٰ إِبَاءِ الْمُخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ» استعمال حرف عطف «فَاء» بر سر فعل «أَيُّكُمْ» برای توضیح و بیان بیشتر مسند یا مدلول است. به عبارت دیگر، گزاره مسندی «أَيُّكُمْ» که با عطف نسق مقیدشده، هم افاده ترتیب در ذکر و هم افاده تعقیب در زمان را می‌کند. مقصود از «تعقیب» واقع شدن بدون فاصله معنا بر معطوف پس از رخ دادن آن بر معطوف‌علیه است و مقصود از «ترتیب» مقدم بودن یکی بر دیگری (یا معطوف بر معطوف‌علیه یا معطوف‌علیه بر معطوف) هنگام پدید آمدن معنا و واقع شدن حادثه است.

- تقیید با نفی: این تقیید برای سلب نسبت است به گونه ای که از حرف نفی «لَا» در واحد معنایی «وَلَا سُلْطَانَ مُبِینٍ مَعَكُمْ» سلب نسبت یک برهان محکم و متقن شده و در واحد معنایی «وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا» ایفاد سلب نسبت ضرررسانی به افراد را می‌کند. حرف نفی «لَا» برای نفی مطلق استعمال می‌گردد یعنی نفی سه زمان حال، ماضی و مستقبل. اما حرف نفی «لَمْ» در واحد معنایی «لَمْ آتِ بُجْرًا» برای نفی زمان

ماضی است. در واحد معنایی « وَآ بَقِيَ مِنْكُمْ أَبْرٌ » حرف نفی «لا» برای نفی مطلق است و حرف نفی «ما» در واحد معنایی « وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ » برای نفی زمان حال.

۶.۵ مؤلفه ششم: حالت های متعلق فعل در گفتمان خبری و انشایی

متعلق فعل در گفتمان خبری و انشایی یعنی چیزهایی که به فعل تعلق یا وابستگی دارد، شامل مفعول، حال، ظرف، جارو مجرور و... می شود. این متعلقات، از دو رکن جمله (مسندالیه و مسند) اهمیت کمتری دارد. با این حال، گاهی بعضی از متعلقات، بر مسندالیه و مسند مقدم می شود. (الایجی، ۱۹۹۱: ۱۲۴). عبارت‌ها و واژگان «بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ»، «بِأَهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ»، «عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ»، «عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ»، «إِبَاءَ الْمُنَابِذِينَ»، «إِلَى هَوَاكُمُ»، «بُجْرًا» و «ضُرًّا» همه متعلقات جارو مجرور و مفعولی هستند که به مسند و مسندالیه ما قبل خود تعلق دارند و بر اساس قوانین معناشناسی ادب عربی در جای خود آمده و بر مسندالیه مقدم نشده اند.

۷.۵ مؤلفه هفتم: حصر و قصر در گفتمان خبری و انشایی:

صنعت بلاغی «حصر و قصر» در خطبه وجود ندارد.

۸.۵ مؤلفه هشتم: وصل و فصل در گفتمان خبری و انشایی

مقصود از وصل یا پیوستگی در گفتمان خبری و انشایی، پیوستن جمله‌ای به جمله دیگر با حرف عطف است. پیوستگی جملات از نظر مطابقت با اقتضای وصل بدین شکل است که ویژگی دستوری و معنایی جمله‌ها اقتضا می کند گاهی با حروف عطف به یکدیگر وصل شوند و گاه از وصل جمله‌ها به یکدیگر جلوگیری شود. (جرجانی، ۱۴۲۸: ۱۲۵) هنگامی که دو جمله در گفتمان خبری یا انشایی از حیث لفظ و معنا یا تنها از حیث معنا، با یکدیگر متحد باشند و از پی هم بیایند و انگیزه ای برای فصل و جدایی میان آن دو وجود نداشته باشد، صنعت بلاغی وصل توسط حرف عطف «واو» اعمال می گردد. دو جمله متناوب از پی هم بدین شکل است که یا جمله نخست محلی از اعراب دارد یا ندارد؛ اگر جمله نخست محلی از اعراب داشته باشد و شریک سازی اعراب جمله دوم با جمله اول قصد شده باشد، آنگاه جمله دوم بر جمله اول عطف می شود. (الایجی، ۱۹۹۱: ۱۳۵)

کاربرد حروف عطف در خطبه دلالت بر پیوستگی محسوس واژگان دارد که به انتقال مؤثر پیام و جذابیت و تأثیر بیشتر کلام می‌انجامد. مانند عبارت «بَاهْضَامَ هَذَا الْعَائِطِ» که جمله خبریه است و بنابر تناسب با واحد معنایی «أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَتْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ» توسط حرف عطف «واو» به یکدیگر وصل شده‌اند. حرف «واو» میان دو جمله دلالت دارد بر شریک سازی آن دو در اعراب. به بیان دیگر «واو» یک عنصر پیوندی و انسجامی است که برای افزایش پیوند واژگان متوالی، کاربرد دارد و ضمن افزودن دو یا چند جمله‌واره یا کلمه یا گروه به یکدیگر، آنها را هم‌پایه می‌کند. همچنین عبارت «وَلَا سُلْطَانَ مِيبِنٍ مَعَكُمْ» به عبارت «عَلَىٰ غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» وصل شده است. صنعت بلاغی وصل در دیگر واحدهای معنایی «قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ وَاحْتَبَلَكُمْ الْمِقْدَارُ» و «لَمْ آتِ بُجْرًا وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا» نیز آمده است. صنعت بلاغی «فصل» در خطبه وجود ندارد.

۹.۵ مؤلفه نهم: ایجاز، اطناب و مساوات در گفتمان خبری و انشایی

تعبیر و بیان هر چه از معانی که در سینه متکلم به گردش می‌آید و به خاطرش می‌گذرد در گفتمان خبری و انشایی، از این سه شیوه بیرون نیست: ایجاز، اطناب، و مساوات. زمانی که در عبارت، از مقدار فراوان معنا کاسته شود، این کاستن «ایجاز» نام دارد؛ و زمانی که عبارت، از اندازه معنا افزونتر باشد و آن افزونی فایده بدهد، اطناب است و اگر افزوده بدون فایده باشد، آنگاه آن زایده، «حشو یا تطویل» است؛ و زمانی که عبارت، به اندازه معنا بیاید به گونه ای که لفظ، برابر با اصل آن معنا باشد، این «مساوات» است که معیاری است که بیشتر سخنان بر اساس آن ارائه، و قانونی است که گفتار با آن سنجیده می‌شود. (الجرجانی، بی تا: ۲۲۲-۲۳۰)؛ (احمد قاسم، دیب، ۲۰۰۳: ۳۵۷-۳۶۰)؛ (الصعیدی، بی تا: ۶۲) البته باید توجه داشت سخن، در هیچ‌یک از این شیوه‌های سه‌گانه، بلیغ شمرده نمی‌شود مگر هنگامی که هماهنگ با مقتضای حال باشد و با موقعیت و شرایط خطاب تناسب داشته باشد.

به نظر می‌رسد در واحد معنایی «فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغِي بِأَتْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ» ایجاز به کار رفته است. البته نوع این ایجاز، ایجاز حذف است نه ایجاز قصر که حد اعلای بلاغت اطلاق می‌شود. متکلم (علی ع) با کاربرد اندک واژگان، معنا و فحوایی عمیق به مخاطب خود (خوارج) القا می‌کند. به بیان دیگر، قدر مسلم است که عقل سلیم با استماع واژه نذیر و معانی مترتب بر آن چون هشدار، آن هم از پرورش یافته مکتب وحی و

شریعت محمدی جانب احتیاط بدارد و تخطی نکند تا به عقوبت کشته شدن و به خاک افکندگی در پست و بلند بیابان گرفتار نشود. صنعت بلاغی اطناب در خطبه وجود ندارد. صنعت بلاغی مساوات، ادا کردن معنا با عبارتی برابر آن است. بدین گونه که الفاظ به اندازه معانی باشد و لفظ از معنا یا معنا از لفظ افزونتر نباشد. (جرجانی، بی تا: ۲۲۲) در ۱۴ واحد معنایی، صنعت مساوات، آن هم از نوع مساوات «اختصار» به کار رفته است. زیرا متکلم در ادای معنا، کم حرف ترین و پرمعناترین واژه ها را برگزیده است و کلامش به گونه ای است که از هیچ یک از واژگان کاربردی خود نه تنها بی نیاز نیست بلکه اگر چیزی از واحد معنایی حذف شود، معنا آسیب می بیند.

۶. نتیجه گیری

پس از تأمل و تفحص در نظریه «هرمنوتیک ادبی مؤلف محور» از منظر نظریه پرداز آلمانی (ماخر) و کاربست آن در مطالعات نهج البلاغه، نتایج زیر ایفاد می گردد:

۱. کارکرد پارادایم تأویل دستورگرا در نظریه مذکور، به مراتب وسیع تر از قوانین دانش معناشناسی ادب عربی است و شامل قوانین دانش زبان شناسی ادب عربی نیز می شود.
۲. با کارکرد معناشناختی پارادایم تأویل دستورگرا می توان به معانی ثانویه ساختار کلام که بر پایه مقاصد و اغراضی که سخن با توجه به آنها شکل می گیرد، و با شناخت ظرایف و دقایق تحلیل متن صورت می شود، به زوایای پنهان ذهن متکلم آن پی برد.
۳. ویژگی ها و کارکردهای بلاغی متکلم (امام علی ع) در بُعد معناشناسی، بر اساس ۹ مؤلفه آن و جستن معانی ثانویه، ذوق سلیم متکلم، برخوردار از بیان روان، قدرت و پویایی اندیشه ایشان را گوشزد می کند؛ آن هم به دلیل برخوردار از مؤلفه صدق عاطفه، و اسلوب منسجمی است که با فصاحت و ازگان، تناسب الفاظ با معانی، به روشنی مقتضیاتحال مخاطب رعایت شده است.
۴. نویسنده با طرح پژوهش مسأله محور، به کاربست نظریه «هرمنوتیک ادبی مؤلف محور» با تمرکز بر کارکرد معناشناختی تأویل دستورگرا در چارچوب نظری که شامل متغیر وابسته و مستقل بود، پرداخت تا بتواند به سهم خود، نقشی در گسترش این دانش نظری در محافل دانشگاهی ایران ایفا کند و پژوهش های بعد را از نقطه آغازین همین پژوهش و در راستای هدف طرح مسأله محوری هرمنوتیک ادبی مؤلف محور، نشر خواهد داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نقد ادبی گفتار یا نوشتار در یک اثر ادبی نوشته شده (مانند یک خطبه نهج البلاغه)، در باب ادب تعریف می‌شود که در این معنای گسترده، شامل مواردی است از: توصیف، تحلیل، تفسیر و ارزیابی آثار خاص ادبی و بحث از اصول، نظریه و زیبایی شناسی ادب یا هر چیزی که ممکن است دیسیپلین نامیده شود. (The Dictionary of the history of ideas) به نقل از (آب نیکی، ۱۳۸۷: ۴۳)

۲. دانش معناشناسی ادب عربی: «و هو علم يعرف به أحوال اللفظ العربي التي بها يطابق مقتضى الحال» گفته شده که واژه «یُعرف» به غیر از «یعلم» است. زیرا واژه «علم» در «یعلم» به کلیات و واژه «معرفة» در «یعرف» به جزئیات مربوط است. (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳: ۲۳)

۳. «علم المعانی هو تتبع خواص تراکیب الکلام فی الإفاده و ما يتصل بها من الاستحسان و غیره؛ لیحترز بالوقوف علیها عن الخطأ فی تطبیق الکلام علد ما تقتضی الحال ذکره.» (خطیب قزوینی، ۲۰۰۳: ۲۳) بلاغیون علم معانی را برای احتراز از اشتباه در ادای مقصود بنا نهاده‌اند؛ یعنی علم معانی علمی است که با آن، حالات هماهنگی الفاظ عربی با مقتضای حال شناخته می‌شود؛ از این‌رو در علم معانی به مباحثی؛ چون: قصر و حصر، فصل و وصل، ایجاز و اطنا، برخی احوالات متعلقات فعل و غیره که معمولاً در هشت باب جمع‌آوری شده است، پرداخته می‌شود.

ترجمه خطبه: من شما را از این برحذر می‌دارم که بدون دلیل روشنی از سوی پروردگارتان و با دستی تهی از مدرک، اجساد بی‌جانان در کنار این نهر و در این گودال بیفتد. دنیا (و دنیا پرستی) شما را در این پرتگاه (بدبختی) پرتاب کرده و افکار نادرستان شما را گرفتار این دام خطرناک کرده است. من شما را از این حکمیت نهی می‌کردم، ولی شما با سرسختی مخالفت می‌کردید و فرمان مرا دور افکندید تا آنجا که ناچار به پذیرش شدم و به دلخواه شما تن دادم. اینها همه به خاطر آن است که شما گروهی سبک سر هستید و کوتاه فکر. ای غافلان! من کار خلافی انجام ندادم و نمی‌خواستم به شما زبانی برسانم (این شما بودید که مرا در تنگنا قرار دادید و مجبور به پذیرش حکمیت کردید).

۴. از منظر عبدالقاهر جرجانی لفظ مفرد فقط وسیله‌ای از وسایل اشاری است؛ نه کمتر و نه بیشتر. مثلاً هنگامی که کلمه «رَجُلٌ» بر زبان می‌آید، به وسیله آن به جنس معینی از انسان اشاره می‌شود. این کلمه، کلمه‌ای مجرد و متشکل از اصواتی است که از حروف راء، جیم و لام ایجاد شده و هدف آن اشاره به مرجعی است به نام «رجل». لفظ مفرد، معنای محدود و معین ندارد و فقط وقتی که در سیاق گفتار و بافت سخن وظیفه‌ای ادا کند، معنایی مشخص و معین به دست می‌آورد و فایده خاصی بر آن مترتب می‌شود و دارای قرینه می‌گردد و بر اساس همین بافت و سیاق گفتار، ارزش کلمه مفرد تعیین می‌گردد. در خصوص رابطه میان لفظ و

معنا، الفاظ همچون ظروف معانی هستند که اگر از معانی مربوطه شان خالی شوند، فقط اصواتی خواهند بود که شاید هرگز در هیچ قلب و فکری خطوط نکنند بنابراین، مزیت و زیبایی در اقیانوس معانی است نه در الفاظ (جرجانی، ۱۴۲۸: ۵۲-۶۵) مفسر باید این فرض را بپذیرد که مؤلف، چه بسا ظاهر کلام خود را قصد نموده و یا آن که علاوه بر ظاهر، معانی و لایه‌های دیگری را نیز منظور نظر دارد، پس باید در جستجوی قرائنی باشد که مخالفت با ظاهر را اثبات کند، یعنی به دنبال «مخصّص» و یا «مقید» و یا «ناسخ»ی باشد که ظاهر سخن متکلم را به مراد جدیّ او متصل کند؛ و این خود روشی عقلی است. (الحیدری، ۱۴۱۲: ۳-۷)

۵. برخی مانند ابوسعید ضریر، ظاهر لفظ را تفسیر کرده اند و آن را دشنام یا نفرینی برای بی پدر شدن شخص می پندارند و کسانی از جمله صاحب لسان العرب باور دارند این تعبیر تندی است که معنای ظاهری لفظ آن اراده نمی شود و تنها در مدح به کار برده می شود، به این معنا که هیچ کس جز خودت تو را بسنده نکند، یا تنها خودت تو را بسنده نکند، یا تنها خودت در کار بکوش؛ زیرا آن که پدر دارد در برخی از کارهای خویش به او تکیه می کند. نزدیک ترین سخن به حقیقت درباره این تعبیر گفته تبریز در «حماسه» است که اعتقاد دارد برای برانگیختن و تشویق است، نه برای نفی پدر و به چند نمونه شعری استناد می کند (اقبالی و میراحمدی، ۱۳۸۵: ۲۰۱) به هر روی باید بر اساس مقتضای حال و بافت کلام به معنای حقیقی تعبیر یا غیر آن حکم صادر کرد و به دست دادن قاعده ای عام در این باب صحیح نیست. (میراحمدی، ۱۳۹۷: ۱۴۱)

۶. «معنی» بر خلاف دیدگاه پاره‌ای از هرمنیوتیست‌ها از قبیل «اریک هرش» تابع قصد مؤلف نیست، بلکه تابع وضع واضع است. اگر کسی جمله‌ای را به کار می برد، معنای جمله به دلالت تصویری همان معنایی است که واضع معین کرده است. اگر مؤلف می خواهد چیزی جز آن معنایی را قصد کند می بایست قرینه‌ای در جمله بیاورد. (سبحانی، ۱۳۶۳: ۱/ ۹۴)

کتابنامه

کتاب‌ها

ابن جنی، والفتح عثمان، (۱۹۸۶). الخصائص، تحقیق محمدعلی نجار، مصر: هیئة المصریة للکتاب.
الإیجی، عضدالدین (۱۹۹۱). الفوائد الغیائیة فی علوم البلاغہ، تحقیق عاشق حسین، القاهرة: دارالکتاب المصری.

بکری، شیخ امین (۱۴۰۵ق). البلاغہ فی ثوبها الجدید، ج ۱، بیروت: دارالعلم للملایین.
تمام، حسّان، (۱۹۹۴). اللغه العربیة معناها و مبناها، بی جا: دارالتقافه.

الجرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۹۹۵). دلائل الاعجاز، تعليق محمود محمد شاکر، بیروت: دارالکتب العربی.

الجرجانی، محمد بن علی، (۱۴۲۸)، کتاب التعريفات، چاپ اول، بیروت: دارالمعرفه.

الحیدری، علی نقی، (۱۴۱۲). اصول الاستنباط، قم: لجنة اداره الحوزه العلمیه.

خالقیان، ام البنین (۱۳۹۱). معجم اعراب الفاظ نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه.

الخطیب القزوينی، جلال الدین محمد بن عبدالرحمان (۱۳۰۲). تلخیص المفتاح، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

الخطیب القزوينی، جلال الدین محمد بن عبدالرحمان (۱۹۰۴). التلخیص فی علوم البلاغه، شرح عبدالرحمن البرقوقی، بی جا: دارالفکر العربی.

الخطیب القزوينی، جلال الدین محمد بن عبدالرحمان، (۲۰۰۳). الإيضاح فی علوم البلاغه، حاشیه ابراهیم شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.

الدحاح، انطوان (۲۰۰۹). معجم قواعد اللغة العربیه، بیروت: مکتبه لبنان.

دیب، محی الدین؛ احمد قاسم، محمد (۲۰۰۳). علوم البلاغه، لبنان: المؤسسة الحديثه للكتاب.

الزمخشري، محمود بن عمر، (۱۹۹۸) أساس البلاغه، تحقيق محمد باسل عيون السود، بیروت: دار الکتب العلمیه.

سبحانی، جعفر - (۱۳۶۳) تهذيب الأصول، تقريرات درس خارج امام خميني (ره).

الصعیدی، عبدالمتعال (بی تا). بغیه الايضاح لتلخیص المفتاح، القاهرة: مطبعه محمد علی صبيح.

صفوی، کوروش، (۱۳۷۹). درآمدی بر معناشناسی، تهران: انتشارات جستارگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

عتیق، عبدالعزیز (۲۰۰۹). علم المعانی فی البلاغه العربیه، بیروت: دارالنهضة العربیه.

العسکری، أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهران (۱۹۷۶). الصناعتین، المحقق: علی محمد البجاوی ومحمد أبو الفضل إبراهيم، بیروت: المکتبه العنصریه

المخزومی، مهدی (بی تا). فی النحو العربی، قواعد و تطبیق، بیروت: دار الرائد العربی.

ناصر، حفنی؛ محمد، سلطان (۲۰۰۴). دروس البلاغه، شرح محمد بن صالح العثیمین، الكويت: مکتبه اهل الأثر.

مقالات

آب نیکی، حسن، (۱۳۸۷)، «چیستی و کاربست هرمنوتیک ادبی»، فصلنامه علمی جستاری نقد ادبی، دوره اول، شماره ۲، صص ۳۹-۶۲.

حسینی بهشتی، سیدعلیرضا؛ آب نیکی، حسن (۱۳۸۵). «شکندگی هرمنوتیک ادبی پل ریکور»، نشریه پژوهش های ادبی، دوره سه، شماره ۱۲ و ۱۳، صص ۱۲۳-۱۴۸.

خدایی، نرجس، (۱۳۸۸)، «نقدی بر نظریه های هرمنوتیک ادبی»، پژوهش های زبان های خارجی، دوره ۱۴، شماره ۵۲، صص ۴۹-۶۴.

پارادایم تاویل دستورگرا در تبیین هرمنوتیک ادبی مؤلف محور در ... ۲۶۳

میراحمدی، سیدرضا و همکاران، (۱۳۹۷). «تحلیل محتوایی و ساختاری نفرین های نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهش های نهج البلاغه، سال هفدهم، شماره ۵۶، صص ۱۳۱-۱۵۶.

میرزائی، پوران؛ خاتمی، محسن (۱۳۹۸). «کاربست «لا ابا لک» در روایات از ذم تا مدح»، نشریه علمی پژوهشی حدیث پژوهی دانشگاه کاشان، ش ۴، صص ۹۱-۱۰۹.

صادقی، علی؛ نقی زاده، حسن؛ طبابایی، سید محمد کاظم (۱۳۹۴) "تفسیر ساختاری سوره کوثر بر پایه نظریه زبان شناسی نقش گرای نظام مند هلیدی" فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۴۵-۶۶.